



انترناسیونال

۲۱۹

اساس سوسیالیسم
انسان است.
سوسیالیسم
جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.



حزب کمونیست کارگری ایران
Worker-communist Party of Iran

جمعه، ۲ آذر ۱۳۸۶، ۲۳ نوامبر ۲۰۰۷

منصور حکمت

www.m-hekmat.com

جمعه ها منتشر میشود

Fax: 001-519 461 3416 anternasional@yahoo.com

سرمدبیر: محسن ابراهیمی

تئوری جنگ و جایگاه جنبشهای انقلابی در مقابله با جنگ بررسی سیاست و جایگاه اپوزیسیون رژیم اسلامی در قبال جنگ احتمالی ایران و آمریکا بخش دوم و پایانی



محمد آسنگران

مذکور را امضا کردند. اما با فروکش کردن فضای جنگی جبهه ضد جنگ در جهان کم تحرک شد، در هر حال تلاش و توجه اساسی ما به مردم ایران برای مقابله با رژیم اسلامی و تقویت جنبش سرنگونی

صفحه ۲

جنگ و تعرضی سیاسی به مدافعین این یا آن قطب تروریستی، طی یک اطلاعیه و بیانیه اهداف و سیاستهای جبهه سوم، جبهه مردم آزادیخواه دنیا و جبهه جنبشهای انقلابی و اجتماعی در ایران را علیه دو قطب تروریستی و جنگ طلب اعلام کردیم و صدها شخصیت و جریان بیانیه

موضعگیریهایی آنها خواهم پرداخت. از ابتدای تبلیغات جنگی دولت آمریکا و جمهوری اسلامی، مخالفین جنگ در طیفهای مختلف با سیاستهای متفاوتی اما پراکنده و کم تاثیر فعالیشان را آغاز کردند. ما در اوایل سال ۲۰۰۶ برای سمت و سودادن به مخالفین هر دو قطب

جایگاه جبهه سوم

در قسمت اول این نوشته به دلایل و دورنمای جدال میلیتاریسم آمریکا و جمهوری اسلامی به عنوان نمایندگان دو قطب تروریسم اسلام سیاسی و تروریسم دولتی پرداختیم. در این قسمت به جایگاه جبهه سوم، اهمیت آن و نقش جریانات سیاسی و

لنین، تجسم تمام و کمال وفاداری به تعبیر مارکس از کمونیسم



انترناسیونال: در مورد لنین و لنینیسم چطور؟ آیا لنینیسم نیازمند بازبینی نیست؟ آیا شما هنوز خودتان را لنینیست میدانید؟ منصور حکمت: زمانه طوری است که قبل از پاسخ به اینگونه سوالات باید بدوا مقولاتمان را تعریف کنیم. اگر بحث بر سر ارزیابی واقعی از لنین، صحت و اصالت نظرات و پراتیکش از نقطه نظر مارکسیسم، سهمش در تفکر و عمل انقلابی طبقه کارگر و

آزادیخواهی و برابری طلبی هجوم برده بود. حمله به لنین به عنوان مظهر یک انقلاب کارگری و کمونیستی حد و مرز نمی شناخت. منصور حکمت، در اوج این تعرض ضد کمونیستی، پرچم دفاع جانانه از کمونیسم و لنین به مشاه تجسم یک انقلاب کارگری و کمونیستی را بلند کرد. چاپ مجدد این بخش از مصاحبه را در نودمین سالگرد انقلاب اکتبر مفید دانستیم.

توضیح انترناسیونال: مطلبی که در زیر میخوانید بخش کوتاهی از یک مصاحبه مفصل با منصور حکمت تحت عنوان "مارکسیسم و جهان امروز" است که برای اولین بار در نشریه انترناسیونال در اسفند ۱۳۷۰ (فوریه ۱۹۹۲) منتشر شد. این مقطعی بود که تازه سرمایه داری بازار آزاد بر سرمایه داری بلوک شرق پیروز شده بود و زنجیر پاره کرده بود و به هر نشانه ای از

برداشتی اساسا درست از این نگرش و یک رهبر صالح جنبش

صفحه ۵

نظیر اینها باشد، باید بگویم که البته من یک لنینیست هستم. بنظر من لنین یک مارکسیست اصیل با

انسانیت، مقوله‌ای که وجود خارجی ندارد! امید به آینده ای بهتر همچنان زنده است



ناصر اصغری

زبان انگلیسی بلد نبود، در فرودگاه، در قسمتی که قرار بود به مادرش بپیوندد، برای ۶ ساعت منتظر می ماند و از عصابیت یکی از صندلی‌های جلوی دستش را به زمین می کوبد. محافظین فرودگاه پلیس را صدا می‌زنند و ۴ پلیس غول پیکر، همچون چهار گرگ گرسنه هار به او حمله کرده و با تفنگ الکتریکی

صفحه ۵

رابرت چکینسکی (Robert Dziekanski) ۱۴ اکتبر از لهستان عازم فرودگاه ونکور کانادا شد که به مادرش بپیوندد و تقاضای پناهندگی کند. رابرت در حالی که

است؛ بلکه آن موجودی که شعور دارد، فکر می‌کند، عاشق می‌شود، مدرسه می‌رود و بقول مارکس برای فردایش برنامه می‌ریزد، هیچ زمانی به اندازه امروز بی‌ارزش نبوده است.

مدتی است به این نتیجه رسیده‌ام که جان انسان، نه آن موجود دو پائی که مثل هر موجود زنده دیگری جان و روحی دارد و اکنون دیگر همه قبول کرده‌اند از نسل میمون تکامل یافته

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

از صفحه ۱ تئوری جنگ و جایگاه ...

در ایران بود. زیرا يك جبهه قوی و موثر در مقابل جنگ تقویت همین جنبش در ایران علیه جمهوری اسلامی بود و هست. بخشی از جبهه سوم که موثرترین بخش آن هم هست در ایران با اتکا به مطالبات خود در مقابل رژیم اسلامی جلو آمد. با پیشرفت و رادیکال تر شدن جنبشهای اجتماعی بیش از همیشه طرفداران دو قطب اسلام سیاسی و میلیتاریسم آمریکا تحت فشار قرار گرفتند و منزوی شدند.

بنا بر این با نگاهی به مواضع جریانات سیاسی تحولات قابل توجهی را میبینیم. طیف ناسیونالیستهای پرو غرب که بعد از اشغال عراق میگفتند نوبت ایران است به شکل وسیعی به حاشیه رانده شدند. فضای فرهنگی مردم عاصی از رژیم اسلامی که بخشاً امید به حمله آمریکا علیه جمهوری اسلامی بسته بودند کاملاً تغییر کرد و اکنون کمتر کسی در ایران پیدا میشود که توهمی به پیامدهای مخرب جنگ داشته باشد و یا از فرط نا امیدی امید به حمله آمریکا دوخته باشد. این تغییرات سیاسی و فرهنگی در جامعه بسیار عمیق و با نقد رادیکال طرفین جدال پیش رفته است. این تحول بسیار مهم دو دلیل داشت اول اینکه مردم پیامدهای جنگ آمریکا را در عراق دیدند و دوم اینکه مردم اعتماد و اتکا به قدرت مبارزات خود و جنبشهای انقلابی پیدا کردند. امید به پیروزی در مقابل جمهوری اسلامی در میان مردم احیا گردید.

اکنون مردم بیش از همیشه به قدرت خود امیدوار هستند که بتوانند با گسترش مبارزاتشان از شر این رژیم خلاص شوند و در عین حال مانع بروز جنگ شوند. این مهمترین فاکتوری است که به نسبت سالهای قبل و حتی به نسبت يك سال قبل هم به طور برجسته ای قابل مشاهده است. اگر مردم مستاصل بودند طبعاً امید به يك نیروی دیگر برای سرنگونی رژیم اسلامی بیشتر رواج میافت و این زمینه ای برای رشد جریانات مخرب و راست در جامعه میشد. همچنانکه در عراق و افغانستان با مردمی نا امید به قدرت خود و مستاصل روبرو بودیم. جنگ طلبان با اتکا به عدم حضور احزاب رادیکال و سوسیالیستی و نبودن مردم در صحنه سیاست،

توانستند جامعه را به میدان تاخت و تاز گروههای اسلامی و ناسیونالیستی تبدیل کنند. خوشبختانه در ایران چنین نیست و همین فاکتور با هدف سرنگونی رژیم اسلامی و مقابله با سیاستهای میلیتاریستی آمریکا و متحدینش، مانع جدی در مقابل نیروهای ضد جامعه و مانع اصلی بروز جنگ بوده است.

فاکتور مردم و جایگاه جنبشهای انقلابی مردم در ایران مهمترین مولفه ای است که جریانات راست میخواهند آنرا به شکست بکشاند و جریانات غیر انقلابی نمیتوانند دلخوشی از آن داشته باشند. به همین دلیل آنرا نمیبینند و یا نمیخواهند ببینند. حزب کمونیست کارگری با اعلام جبهه سوم فضای سیاسی و نقدی رادیکال را در ابعادی وسیع در خارج و داخل ایران به فرهنگ سیاسی بخش قابل توجهی از مردم تبدیل کرد. در عین حال جریانات سیاسی متمایل به این دو قطب و یا مایوس و بی افق را تحت فشار قرار داد. تحولاتی که اکنون در مواضع سیاسی جریانات اپوزیسیون میبینیم شاهد این مدعا است.

کم نبودند جریاناتی که قبلاً فقط با يك طرف جنگ مخالفت میکردند. کم نبودند جریاناتی که در مقابل يك قطب و امتیاز به قطب دیگر سیاستشان را توجیه میکردند. کم نبودند جریاناتی که حسن نصرالله را چگوارای لبنان فرض میکردند. و کم نبودند جریاناتی که دولت آمریکا و حکام نژادپرست اسرائیل را حاصل و حامی دموکراسی میپنداشتند. کم نبودند کسانی که بوش را مخالف تروریسم اسلامی معرفی میکردند. اما بحث و نقد ما که با اعلام جبهه سوم به شکل وسیعی به گوش جامعه رسید فضای دیگری ایجاد کرد. تعدادی که تا دیروز فقط علیه یکی از دو قطب این جدال بودند ناچار شدند یواشکی سیاست قبلی را تغییر دهند و خود را در مقابل هر دو قطب نشان دهند. جریانات قومپرست تحت فشار و افشاکاری ما قرار گرفتند و تا حدود زیادی سر دلک خود بردند و منتظر جنگهای بعدی شدند.

اوایل سال ۲۰۰۶ هنگامیکه بیانیه جبهه سوم را به اطلاع عموم رساندیم کسانی حتی از میان چپ در حال تعریف و تمجید و نقش "نجات"

دهنده حزب الله لبنان بودند. اما اکنون راست ترین جریانات پرو آمریکایی هم جرئت نمیکنند بگویند طرفدار جنگ و حمله آمریکا به ایران هستند. حتی رضا پهلوی و سازمانهای قومپرست هم اگر چه تماماً چشم امید به آمریکا دارند اما هر کدام به دلیلی در ظاهر هم شده در مخالفت با جنگ حرف میزنند. جریانات "چپ" طرفدار اسلام میلیتانت و کسانی که مرعوب حزب الله لبنان شده بودند و از حقوق مساوی رژیم اسلامی برای داشتن بمب اتم حرف میزدند و همه کسانی که فکر میکردند جمهوری اسلامی "ناچار است از خود دفاع کند و آمریکا را باید محکوم کرد"، اکنون همگی پذیرفته اند که این جنگ دو طرف دارد و مخالف دو طرف جنگ شده اند؟! ما این پیشروی را نشانه درستی سیاست خود و قدرت استدلال و نقش بالنده جنبش سوسیالیستی و هژمونی سیاسی رادیکال و انسانی میدانیم که از ابتدا مدافع آن بوده ایم. و اکنون هم با ادامه همان سیاست در عین حال تلاش میکنیم گرایشات مایوس و مرعوب فضای جنگی را بیش از این بیدار کنیم.

اطلاعه تشکیل جبهه سوم و بیانیه آن در اوایل سال ۲۰۰۶ تشدید تعرض جدی سیاسی ما در این جدال به گرایشات دیگر بود. در نتیجه بسیاری از جریانات چپ و راست اپوزیسیون موضع سیاسی خود را در مورد جنگ و محاصره اقتصادی دستکاری و تغییر دادند. علیرغم استثناهایی مثل داریوش همایون که با دغدغه تمامیت ارضی گفته است با شروع جنگ در کنار احمدی نژاد قرار میگیرد، و علیرغم سرسختی جریانات دوم خردادی که همیشه دغدغه دفاع از رژیم اسلامی را داشته اند، در مجموع بخش زیادی از اپوزیسیون به سمتی حرکت کرده است که قربانی اهداف جنگی این یا آن قطب تروریستی نشوند. برای صحت این ادعا به مواضع سالهای قبل و امروز جریانات چپ و راست اپوزیسیون نگاه کنید. اکثر آنها نمیتوانند و یا نمیخواهند از همان موضع قبلی خود دفاع کنند. به همین دلیل هم ناچار شده اند که مواضع سیاسیشان را دستکاری کنند.

این تغییرات ابتدا در جامعه اتفاق افتاد بعداً ما شاهد انعکاس

در اپوزیسیون بودیم. هنگامیکه جنبشهای رادیکال و اعتراضی همانند جنبش کارگری، جنبش برابری طلبانه زنان، جنبش خلاصی فرهنگی جوانان و تحرکات قابل توجه دردانشگاهها و ... با شعارهای چپ و سوسیالیستی فضای جامعه را تحت تاثیر خود قرار دادند، اپوزیسیون راست پرو غرب، حاشیه ای و به عقب رانده شد. هنگامیکه این جنبشها با شفافیت و رادیکالیسم بیشتری پا به میدان گذاشتند گرایشات راست دوم خردادی تحت فشار قرار گرفتند و ناچاراً برای حفظ ظاهر هم شده تلاش کردند فاصله خود را از رژیم نشان دهند.

در نتیجه این تحولات جریانات بینایی در مقابل فضای جنگی و جنگ احتمالی ترمینولوژیهای تحت عنوان صدای سوم، نیروی سوم، سیاست سوم و از همه "جالب تر"، "موزائیک سوم" را استفاده کردند. همه اینها را گفتند که اسم جبهه سوم و قطب سوم را نیاروند. اما مهم این بود با هر لکت زبانی که در سنتشان بود وهست، در مقابل جدال این دو قطب پذیرفتند سرنوشت جامعه را فقط این دو قطب رقم نمیزنند. پذیرفتند قطب سومی هم هست. نکته قابل توجه دیگر این است که قبلاً بسیاری از جریانات و شخصیتهای سیاسی در مورد تحریم اقتصادی که ما آنرا "سلاح کشتار جمعی" نامیدیم، یا موضع نگیرفتند و یا آنرا بقول خودشان برای ممانعت از جنگ ترجیح میدادند. این موضع هم مورد نقد و تعرض کمونیستهای کارگری قرار گرفت و اکنون بجز جریانات سلطنت طلب و فرقه رجوی کسی به خودش اجازه نمیدهد چنین موضعی را تکرار کند. با این حال ما هنوز با دو جنبش ارتجاعی و راست ملی اسلامی و پرو غرب باید جدالمان را همچنان ادامه بدهیم برای شکست آنها نباید به این حد از پیشروی قانع شویم.

جنبش ملی اسلامی و راست پرو غرب

با توجه به تحولات مذکور هنوز ما با دو جنبش راست و مخرب روبرو هستیم که نیروها و جریانات برآمده از این دو جنبش میتوانند به عنوان جریانات مدافع این یا آن قطب جنگ طلب نقش بازی کنند. جنبش ملی

اسلامی و جنبش آریایی پرستان و راست پرو غرب اگر چه عقب نشینی هایی به آنها تحمیل شده است، اما آشکار و پنهان هنوز در کنار یکی از این دو قطب تروریستی قرار دارند. از میان این دو جنبش تکلیف جریانات پرو غرب روشنتر و سر راست تر است. اینها با هر تعبیری که از سیاست و قدرت داشته باشند تمام امیدشان به آمریکا است. بارها شاهد این بوده ایم که هر آن تبلیغات جنگی گرم میشود آنها پیامهایشان رو به مردم شدت میگیرد و پیروزی خود را نزدیک میبینند. استشنا در میان اینها داریوش همایون و حزب مشروطه است که به عنوان ایدئولوگ بورژوازی دوراندیش، فکر میکنند امروز احمدی نژاد بهتر از هر کسی "تمامیت ارضی" و "مرز پرگهر" را نگه میدارد. اما نباید شك کرد همین داریوش همایون میدانند که جریانات سلطنت طلب و مشروطه خواه بدون قرار گرفتن در کنار آمریکا هیچ جایگاه جدی در سیاست ایران نخواهند داشت. اما سیاستهای اینها و جریانات مشابه با بزرگ نمایی جریانات حاشیه ای قومپرست و تحت لوای مقابله با "تجزیه طلبی" هیزم شعله ور شدن جنگ قومی را فراهم میکنند. زیرا جریانات قومپرست در مقابل این سینه چاکان تمامیت ارضی راحت ترمیتوانند به نفرت قومی دامن بزنند.

دوم خردادیها و یا همان بخش از جنبش ملی اسلامی که از قدرت رانده شده اند، فعلاً و تا هنگامیکه پیروزی آمریکا قطعیت نداشته باشد، سنتاً در کنار رژیم اسلامی قرار میگیرند. شکست آمریکا در عراق فعلاً گرایش اینها به طرف آمریکا را دچار شك و تردید کرده است. اما در این نباید شك کرد هنگامیکه نشانه های پیروزی آمریکا بر جمهوری اسلامی از دور نمایان شود خیلی از جریانات دوم خردادی و کلاً جناح پرو آمریکایی داخل و حاشیه حکومت اسلامی قبله خود را از جماران به سمت واشنگتن تغییر خواهند داد. آمریکا میدانند در حاکمیت و حاشیه حکومت اسلامی در ایران همیشه جناحهای پرو آمریکایی و به امید مصالحه با آمریکا حضور داشته اند.

اتفاقاً آمریکا بر روی اینها حساب باز کرده است.

از جمله این جریانات، جمهوریخواهان ملی و لائیک، جبهه

از صفحه ۲ تئوری جنگ و جایگاه ...

ملی چپها، نهضت آزادی و حتی حزب توده، اکثریت، ابراهیم یزدی، سبحانی و شیرین عبادی و ... تا هنگامی زیر چتر "دمکراسی و انتخابات آزاد" برای راه یافتن در حاکمیت جمهوری اسلامی میمانند که تقابل آمریکا و پیرویش بر جناح "انحصار طلب" جمهوری اسلامی را دور دست ببینند. واضح است اینها فعلاً میان دو گزینه جنگ احتمالی ایران و آمریکا و مصالحه با جناح حاکم و "انحصار طلب"، این دومی را ترجیح میدهند. علاقه مند هستند جناح انحصارطلب حکومت، سر عقل بیاید و سهمی از قدرت را برای آنها قائل شود. اگر این هدف قابل حصول نشود آنها همانند محسن سازگارا، علی افشاری، مهرانگیز کار و اکبر گنجی و ... براحتی از زیر عبای آخوندهای در قدرت خارج میشوند و در دفاتر تبلیغ دمکراسی آمریکایی استخدام خواهند شد. سیاست "دمکراسی و انتخابات آزاد" و بز "صلح طلبانه" در مقابل احتمال جنگ را که از پارسال جباریان، شیرین عبادی، حسن روحانی و بقیه این دارو دسته پرچم آنرا در دست گرفته اند را در این چهار چوب باید دید.

اینها برای رسیدن به استراتژی سیاسی خود علاقه مند هستند جمهوری اسلامی اصلاح شده را به جناح رقیب تحمیل کنند و به آمریکا هم توصیه میکنند برای تحولات مورد نظرش اینها را یاری دهد. اعلام "شورای ملی صلح" شیرین عبادی و هشداریهای رفسنجانی و خاتمی و ... به احمدی نژاد که باب مذاکره مستقیم را با آمریکا باز کند، در راستای این سیاست و این استراتژی است. تمام تلاش این طیف این است که هم رژیم اسلامی را حفظ کنند و هم در دوستی با آمریکا را باز کنند. سبحانی و داریوش همایون از جانب ملی مذهبیهها و حزب مشروطه یک سیاست را اعلام کرده اند. آنها گفته اند مشکلات تمامیت ارضی است نه مردم ایران و مصائب جنگ. دوم خردادها احتمال جنگ را به وسیله ای برای کسب امتیاز از جناح رقیب تبدیل کرده اند و داریوش همایون هم همین بده بستان را با نیروهای مورد نظرش را تعقیب میکند. در میان جریان ملی اسلامی،

سازمان مجاهدین خلق اگر چه گروه خوش با دوم خردادیهای حکومتی یکی است، اما ایدئولوژی و استراتژی آنها بیش از حزب توده و جمهوریخواهان و نهضت آزادی و تحکیم وحدتیهها به خمینی و مطهری و خلخالی و طالقانی و دیگر آخوندهای کپک زده و جانی نزدیک است. با این حال به دلیل تاریخ جنگ قدرتی که میان این سازمان و آخوندهای "انحصار طلب" رخ داده است، اکنون تمام هم و غمش این است که آمریکا قانع شود آنها را بکار بگیرد. مجاهدین خلق تا دیروز به امید صدام حسین نشسته بود و اکنون تنها امیدش این است که آمریکا به عنوان مزدورانی که کارهای کثیف تر از سازمانهای جاسوسی انجام میدهند به کار گرفته شوند. این جمله آخر را یکی از مقامات دولتی آمریکا در تلویزیون آلمان با همین صراحت گفته است.

جریانات قومپرست

جریانات قومپرست که در یک سال گذشته با ترتیب دادن جلساتی در مراکز "صدور دمکراسی" در آمریکا و کنگره های بی رونق "ملیتهای ایرانی" و پیامهای فدایت شوم به مقامات آمریکایی، تلاش کرده اند که آمریکا آنها را جدی تلقی کند. تجمعات اینها تحت عنوان "کنگره میلتها" در لندن و پاریس و ... تلاشی بود که بتوانند کالای خود را به آمریکا بفروشند. اما تا کنون آمریکا علیرغم کمک مالی به آنها این دارو دسته ها را جریانی جدی به حساب نیاورده است.

واقعیت این است که انجمنها و گروههای دست سازی مثل "سازمان زحمتکشان"، "الاحواز"، انجمن آذربای" و انجمنهای بلوچ و ترکمن و ... بی ریشه تر و آبرویخته تر از آن هستند که در جامعه کسی آنها را جریانی سیاسی و جدی به حساب آورد. اما با این حال نباید نقش مخرب این جریانات قومپرست و ضد جامعه را نادیده گرفت. آمریکا با در اختیار قرار دادن پول و اسلحه و کمک به این جریانات تلاش میکند نهایت استفاده ابزاری از آنها را بکند. سیاست آمریکا در قبال این جریانات همان سیاستی است که در قبال پ.ک.ک و پژاک بکار گرفته است. تنها تفاوت این است که ترکیه

متحد آمریکا و جمهوری اسلامی رقیب آن است. اما استفاده ابزاری آمریکا از این جریانات تا هنگامی ادامه خواهد داشت که منافع درازمدت خود را از جانب جریانات اصلی بورژوازی قابل تامین بدانند. این دارو دسته قومپرست خواب تحولاتی شبیه به عراق را میبینند. اما نه ایران عراق است و نه سازمانهای سیاسی جدی اپوزیسیون جمهوری اسلامی شباهتی به اپوزیسیون صدام حسین دارند. به نظر من خطر اینها و سازمان مجاهدین خلق برای جامعه ایران نه به عنوان جریاناتی که گویا در فردای ایران جایگاهی پیدا میکنند، بلکه به عنوان جریانات کانگستر و اسلحه به دست میتوانند و ظرفیت این را دارند که در خدمت هر قدرتی قرار گیرند و به گروههای مخمل و بر هم زننده امنیت مردم تبدیل شوند. به همین دلیل باید بیش از این افشا و طرد شوند. جامعه باید در مقابل این دارو دسته های ضد جامعه و مخرب به حال مردم مصونیت پیدا کند. اینها جریاناتی هستند که فقط در یک سناریوی سیاه میتوانند نقش ایفا کنند. اما همین هشدار ما و جلب توجه جامعه به نقش ضد انسانی این پدیده ها باعث شده است جریاناتی غیر سیاسی و نا امید که متأسفانه خود را هم چپ میدانند آنرا بهانه راست روی خود قرار دهند.

داستان سناریوی سیاه و راست روی حزب اتحاد و حکمتیست

منصور حکمت در سال ۱۹۹۵ با تحلیلی که از اوضاع جهانی و جامعه ایران داشت خطر بروز یک سناریوی سیاه را در ایران محتمل میدانست و به اپوزیسیون هشدار لازم را داد که با هشیاری مانع جریاناتی بشوند که میخواهند علیه منافع عمومی جامعه عمل کنند. اجازه بدهید از زبان خودش بشنویم که برای مقابله با سناریوی سیاه چه راه حلی را در مقابل حزب و جامعه قرار داد، تا بعداً جواب کسانی را بدهیم که آن تحلیل ۱۲ سال قبل را بهانه راست روی امروز خود کرده اند.

منصور حکمت در مورد سناریوی سیاه و راه مقابله با آن چنین میگوید:

"میان آنچه یک سناریوی سیاه نامیده ام با یک تلاطم انقلابی یک دنیا تفاوت هست، بحث سناریوی

سیاه صرفاً بر سر وقوع درگیری و کشمکش خونین نیست. تصویر ارتشی که روی مردم شلیک میکند و مردمی که فریاد میزنند "توپ تانک مسلسل دیگر اثر ندارد" تصویری از یک سناریوی سیاه نیست. این تصویری از یک انقلاب است. در انقلاب مردمی هم خون ریخته میشود. اما مشخصه سناریوی سیاه عنصر استیصال در جامعه است. ناتوانی جامعه در درک اینکه این وضعیت چرا پیش آمده، تا کی ادامه پیدا میکند، چگونه ختم میشود. انقلاب صحنه کشمکش است. کشمکش، گاه بسیار خونین، که از نظر خود توده مردم برای بهبود اوضاع اجتماعی ضروری شده است. هیچ سیر تحول تاریخی بی مشقت پیش نرفته است. اما من سناریوی سیاه را به وضعیتی اطلاق میکنم که در آن صحبت نه بر سر تحول جامعه، بلکه بر سر تخریب چهارچوب مدنی جامعه برخلاف میل و اراده مردم و در متن عجز و استیصال عمومی است."

روش و نسخه ما برای یک سناریوی سفید، سازماندهی انقلاب علیه جمهوری اسلامی به رهبری طبقه کارگر در ایران است. حکومت کارگری جامع ترین و کامل ترین نمونه آن رژیم سیاسی مدرن و سکولار و آزادی است که از آن سخن میگوئیم. حکومتی که با تضمین آزادی و برابری همه و با گشودن صحنه برای دخالت وسیع و مستقیم مردم در سرنوشت خویش، کلیه جریانات ارتجاعی را منزوی و خنثی خواهد کرد. فراخوان اول ما به مردم کارگر و زحمتکش و هرکس که آزادی و برابری کلمات مقدسی را برایش تشکیل میدهند، پیوستن به حزب و مبارزه مشترک همراه حزب علیه رژیم اسلامی و همه دورنماهای تاریکی است که ارتجاع بورژوازی جلوی میلیونها انسان در ایران قرار داده است."

همچنانکه دیدیم منصور حکمت اگر چه ۱۲ سال قبل به دلیل "عناصر استیصال در جامعه" و عدم تحرک جنبشهای اجتماعی، و عدم وجود یک جنبش سرنگونی طلبانه و رادیکال و به دلیل تحولاتی که در دنیا به دنبال شکست بلوک شرق و عدم تعادل سیاستهای بورژوازی جهانی ایجاد شده بود، احتمال سناریوی سیاه را به عنوان یکی از شق های اوضاع سیاسی آن زمان

میبیند، اما برای جلوگیری از چنین سناریویی راه حلی کاملاً انقلابی و رادیکال قرار میدهد. اتکانش به طبقه کارگر و مردم است. راه حلی سوسیالیستی را در مقابل جامعه میگذارد.

با این وجود بعد از ۱۲ سال که از آزمون میگذرد، دوستان سابق ما در "حزب اتحاد و حکمتیست" با همان تصویر و تحلیل، دنیای امروز را بررسی میکنند. اگر چه اینها در دنیای واقعی جایگاه و پایگاهی در سیاست ایران اشغال نمیکند اما به دلیل پیشینه تاریخی که دارند و به دلیل اسمی که با خود یدک میکشند باید به آنها پرداخت. اینها بعد از گذشت ۱۲ سال فکر میکنند اوضاع دنیا و جامعه ایران فریز شده و اوضاع سیاسی همان است که قبلاً بود. فکر میکنند اگر خودشان دنده عقب گرفته اند جامعه و جریانات کمونیست هم همین بلا بر سرشان آمده است. فکر میکنند اگر خودشان به جنبشهای اجتماعی و راه حل سوسیالیستی نا امید شده اند، همه دنیا هم به این مرض مبتلا شده است. اما واقعیتهای اجتماعی و تحولات سیاسی همگی خلاف این سرگیجه و خواب آلودگی آنها را نشان میدهد.

اولاً از آن تاریخ تا کنون اتفاقات زیادی افتاده است. تحولات زیادی در دنیا و جامعه ایران و جایگاه نیروهای سیاسی و مبارزه طبقاتی بوجود آمده است. متأسفانه برای نشان دادن حقایق و در مقابل سیاست انکار و شکست طلبی اینها، باید بدیهیاتی را چند باره تکرار کنیم که قبلاً فکر میکردیم برای همه قابل قبول و بدیهی است. اما با دیدن مواضع شکست طلبانه اینها معلوم است که چنین نیست و ما ناچاریم یک قدم به عقب برگردیم و این تحولات را یک بار دیگر جلوی چشم همگان بگذاریم. برای نشان دادن تحولات مهمی که در همین مدت اتفاق افتاده است اجازه بدهید نگاهی به گذشته داشته باشیم. تصویر کوتاهی از آن زمان را یاد آوری کنیم و با شرایط کنونی مقایسه کنیم.

آن هنگام دوران اوج سرمستی بورژوازی راست و دمکراسی غربی بود. شکست سرمایه داری دولتی بلوک شرق را به اسم شکست سوسیالیسم به دنیا قبولانده بودند. احزاب چپ و کمونیست با هر تعبیری

از صفحه ۳ تئوری جنگ و جایگاه ...

که از سوسیالیسم داشتند، یکی پس از دیگری اسم خود را تغییر دادند. اهداف خود را نه سوسیالیسم و کمونیسم بلکه دموکراسی و حقوق بشری و حقوق مدنی و حقوق ملی و حقوق مذهبی و... تعریف کردند. آن هنگام اگر کسی میگفت کمونیسم خلیها فکر میکردند که احتمالاً عجلش پاره سنگ بر میدارد. پایان تاریخ را اعلام کردند گفتند دنیا همین است که مبینید. کمونیسم شکست خورد و بازار آزاد و دموکراسی اوج تمدن و نهایت پیشرفت بشر است؟! گفتند راه دیگری نیست. بورژوازی راست جهانی به رهبری حاکمان آمریکا و اروپا جشن پیروزی گرفتند. پایین کشیدن مجسمه لنین را پایان دوران دیکتاتوری و حاکمیت دموکراسی و بازار آزاد اعلام کردند و هزاران تعبیر و تفسیر دیگر در همین کاتکتست به خورد جامعه بشری داده شد.

در ایران آن زمان مردم ناراضی بعد از جنگ ۸ ساله ایران و عراق تازه نفسی کشیده بودند و زبان به اعتراض اجتماعی گشوده بودند. اما رهبری و نیروی جلودار این اعتراضات عمدتاً بخشهایی از خود رژیم و ناراضیان رانده شده از حکومت بودند. آن هنگام شورش مشهد و قزوین و تهران و... در همین چهار چوب توضیح داده میشد. میگفتند کوچک شدن فلان استان و یا مرکز استان نشدن فلان شهر و یا تقلب در انتخاب فلان نماینده و... جرقه این تحرکات شده است. "سنی گری" در مقابل حاکمان جمهوری اسلامی به عنوان "شیعه های ظالم" خود را مظلوم و حق طلب معرفی میکرد. ملیگرایی و ناسیونالیسم اوج گرفته بود و خلیها فکر میکردند در مقابل سنتهای اسلامی باید سنتهای ناسیونالیستی و ملی را تقویت کنند. گفتند دوران پسا جنگ سرد دوران حاکمیت دموکراسی و بازار

آزاد با موزائیک مذاهب و اقوام و ملیت است. همان دوره بود که حاج سید جوادی یادش افتاد که قزوینی است و با این هویت خودش را معرفی میکرد.

یک قدم بعدتر جنبش دوم خرداد خلق شد و خاتمی آخوند "لیبرال" لقب گرفت. اسلام خوش خیم در مقابل اسلام بدخیم آترناتیو بخش زیادی از اپوزیسیون پرو جمهوری اسلامی شد. بخشی از چپهای "خلی کارگری" عکس مصدق را در جیب مردم دیدند و گفتند "سرود" ای ایران ای مرز پرگهر "به سرود اعتراضات مردم تبدیل شده است. چهره ها و قهرمانان ملی این جنبش یکی پس از دیگری معرفی میشدند. همان دوره بود که دولتهای غربی خاتمی را گورباچف ایران معرفی کردند. در همین دوره بود که حجابیان تئورسیین جنبش ملی اسلامی و دوم خردادی، به رهبر فکری بسیاری از چپهای مایوس و کوتاه بین تبدیل شد. "غولهای فکری" جامعه ایران گنجی و عبدی و شمس الواعظین و مسعود بهنود و عباس معروفی و... معرفی شدند. "انسان دوستان و قهرمانان ملی و مدافع مردم" این جنبش، شیرین عبادی و مهر انگیز کار و شهلا شرکت و فائزه رفسنجانی و... مورد تقدیر قرار می گرفتند. کرباسچی شهردار تهران به عنوان شهردار نمونه معروفیت جهانی برایش تراشیدند. از این نمونه ها میتوان بسیار بیشتر گفت.

اما حزب کمونیست کارگری تنها حزب روشن بین و خلاف جریان در میان اپوزیسیون بود که مرعوب این دوره گذرا نشد. در مقابل آن ایستاد. پرچم مارکسیسم را بر افراشت و به آینده امیدوار بود و اوضاع امروز را پیش بینی کرد. برای مثال کنفرانس برلین و سیاست کل اپوزیسیون چپ و راست آن دوره را یک بار دیگر مرور کنید تا این حقایق را بهتر متوجه بشوید.

قدم بعد هم هنگامیکه شیرین عبادی را زیر نور افکن رسانه های جهان قرار دادند کل اپوزیسیون به استثنای حزب کمونیست کارگری به استقبال و تعریف و تمجید از این چهره مدافع خاتمی و دوم خردادی رفت. حتی چپ ترین جریان در میان چپهای سنتی که حزب کمونیست ایران و کومله باشد آن هنگام هم در جریان انتخابات شوراهای اسلامی در کردستان، هم در جریان کنفرانس برلین و اتفاقات شبیه به این گنج شد. کادر رهبری آنها در مقابل شیرین عبادی زانو زد. فکر نمیکنم اکنون بهرام رحمانی از رهبری این حزب دوست داشته باشد تبریکاتش به شیرین عبادی را به یادش بیاوریم. و یا گزارش چاپ شده در ارگان این حزب در مورد کنفرانس برلین که ما را با مجاهدین مقایسه کرده بود و از نقض آزادی بیان دوم خردادهای در آن کنفرانس انتقاد کرده بود، فکر نمیکنم اکنون در آرشو هم آنرا نگهداری کنند. زیرا سیر تحولات تاریخی ثابت کرد که سیاست آنها راست و سازشکارانه بود و ما حقیقت و انقلابیگری و منافع طبقه کارگر و مردم آزادیخواه را نمایندگی کردیم. راه کارگر در آن کنفرانس سنگ تمام گذاشت و آشکارا و بدون ابهام دوست و نزدیک گنجی و اشکوری و... شد و آشکارا علیه کمونیستهای کارگری ایستاد.

در نتیجه این تحولات اکنون نه آن شخصیتهای دوم خردادی محلی از اعراب دارند و نه مردم تصویر رسانه های غربی را به آن شکل ۱۲ سال قبل میپذیرند. اکنون نه جنبش راست پروغرب اعتماد به نفسی برایش مانده و نه ملی اسلامیها ادعای رهبری مردم را دارند. نه مدعیان دموکراسی آن پرو بسا را دارند و نه احزاب چپ تحت فشار اسمشان را تغییر میدهند. برعکس در غرب مارکس به رسانه ها برگشته است و در ایران

شیخ لنین جنبش ملی اسلامی و بورژوازی "لیبرال" را همراه سران حکومت به یک اندازه نگران کرده است. فکر کنم این تصویر کوتاه برای نشان دادن تحولات مورد نظر کافی باشد. زیرا اکنون همه احزاب و جریانات اوضاع جاری را روزانه از رسانه ها میتوانند ببینند و بشنوند. قهرمانان و رهبران واقعی مردم اکنون نه آن چهرهای مرتجع ملی اسلامی بلکه کمونیستهای شناخته شده و رهبران کارگری و جنبشهای اجتماعی رادیکال و انسانگرا هستند.

اما برگردیم به شرایط امروز و بحث جنگ، ما در مقابل احتمال جنگ میان جمهوری اسلامی و آمریکا یک راه حل را در مقابل جامعه و جنبشهای اجتماعی قرار داده ایم. سرنگونی جمهوری اسلامی. ما احتمال رشد و تعمیق جنبشهای انقلابی و سرنگونی رژیم اسلامی را بیش از هر احتمال دیگری واقعی و قابل دسترس میدانیم. ما فکر میکنم تنها راه ممانعت از جنگ و اگر جنگ هم آغاز شد برای خاتمه دادن به جنگ سرنگونی جمهوری اسلامی است. ما باید تکلیف خودمان را با "بورژوازی خودی" روشن کنیم. سرنگونی این حاکمان جانی راه واقعینانه و عملی تری از هر راهی دیگری است.

برخلاف کسی مثل کورش مدرسی ما در این توهم بسر نمیبریم که فکر کنیم راه ممانعت از جنگ این است که به سربازان آمریکا و فرانسه و... بگوییم "تفنگهایتان را به روی دولتهای خودتان برگردانید". همچنین برخلاف توهم و راست روی "حزب اتحاد و حکمتیست" فکر نمیکنیم که امضا احزاب و جریانات در زیر یک اطلاعیه برای "جلوگیری از جنگ، برای سرنگونی رژیم اسلامی و برای همکاری آنها بعد از سرنگونی راه حل است". اینها را صراحتاً گفته و نوشته اند. تحلیل و برداشت من نیست.

این سیاست اگر هم راه حل چنین جریاناتی باشد یک راه حل راست و برخلاف منافع مردم است. کورش مدرسی قبلاً اعلام کرده است که جنبش سرنگونی شکست خورده است. امیدی به جنبشهای اعتراضی ندارد. بنابر این طبیعی است که به احزاب و همکاری آنها با هم دخیل ببندد. این سیاست را قبلاً هم تحت عنوان "دولت حجابیانی، دولت موقت، منشور سرنگونی و..." گفته بود. اما بحث به اینجا هم ختم نمیشود. این حتی همکاری با احزاب نیست. این کوتاه آمدن و پشت کردن به سوسیالیسم و انقلابیگری است. این فاصله گرفتن از جنبشهای اجتماعی رادیکال و فی الحال در جریان است. اینها گفته اند کسی که فکر کند با به قدرت رسیدن بعد از سرنگونی رژیم اسلامی سوسیالیسم برقرار میکند هیچ وقت به سوسیالیسم نرسد. بنابر این دعوی ما همچنان بر سر این است که آنها سوسیالیسم را دور دست و غیر ممکن مبینند. منصور حکمت هم میگوید همان روز اول به قدرت رسیدن بیانیه کمونیستها باید اعلام سوسیالیسم و لغو کار مزدی و همه آزادیهای بی قید و شرط و... باشد. آنها سناریوی سیاه را در افق مبینند ما سرنگونی رژیم اسلامی را، آنها بعد از رژیم اسلامی حکومت ائتلافی احزاب را آترناتیو خود میدانند، ما حکومت کارگری و سوسیالیسم را، آنها همین امروز جنبش سرنگونی را شکست خورده میدانند، ما تمام تلاش مان این است که جنبش سرنگونی با سیاستی رادیکال و انقلابی به پیروزی برسد. بنابر این اختلاف ما با اینها بر سر این نیست که احتمال سناریوی سیاه وجود دارد یا نه. زیرا اگر این احتمال هم وجود داشته باشد باز هم جوابش تقویت جنبش سرنگونی و پیروزی سوسیالیسم است نه مرعوب شدن و تشکیل جبهه احزاب برای سرنگونی و تشکیل حکومت احزاب موتلفه.*

اساسی سوسیالیسم انسان است.

سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است.

یک دنیای بهتر

برنامه حزب

را بخوانید

و در سطح وسیع

توزیع کنید

از صفحه ۱ **لنین، تجسم تمام و کمال ...**

سوسیالیستی طبقه کارگر جهانی بود.

لنینیسم بعنوان يك لقب و "زیرتیترا" متمایز کننده جناحها و گرایشات معینی در جنبش موسوم به کمونیسم تاریخچه خودش را دارد و ابداع کنندگان اولیه این لقب در دوران استالین و یا جریاناتی که در انشعابات بعدی در بستر رسمی این کمونیسم عنوان مارکسیست لنینیست را برجسته کردند، از این عناوین درست مانند بسیاری از اصطلاحات مارکسیستی دیگر برای بیان اختلافات و منافع زمینی و عمدتاً غیر سوسیالیستی ای سود بسته اند. بنظر من اینها نه فقط سوء استفاده هایی از اعتبار لنین بوده است، بلکه لنینیسم به تعبیری که من از آن دارم کاملاً در تقابل با

اینگونه "لنینیست ها" قرار میگیرد. سخن گویان بورژوا نیز به سهم خود میکوشند تا کل تجربه شوروی را پهای لنین بنویسند و آن را امتداد طبیعی خط مشی لنینی قلمداد کنند. این البته امروز بیشتر مد شده است. اینها فراموش میکنند که در روز خودش، در مقطع انقلاب اکتبر، حتی خود بورژوازی علناً به مقام لنین بعنوان يك انقلابی آزادی خواه و عدالت طلب اذعان کرده است. واقعیت اینست که لنینیسم نه در افکار و اعمال احزاب حاکم بر شوروی و چین و آلبانی و نه در تجربه اجتماعی و سیاسی شوروی نمایندگی نمیشود. این احزاب و این تجربه بر مسخ تمام و کمال لنین و افکار و اهداف او بنا شده اند. لنین نماینده پرشور برابری و آزادی و

انسانیت بود. دیکتاتوری و بوروکراسی و سرکوب ملی و صف نان و گوشت را با هیچ توجیهی نمیشود به لنین چسباند. از نقطه نظر اندیشه و پراتیک مارکسیستی لنین مقام برجسته ای دارد. اینگونه فرمولبندی ها که "لنینیسم، مارکسیسم دوره امپریالیسم است" و غیره بنظر من پیش پا افتاده است. اهمیت لنین و سهم مشخص لنین در جنبش کمونیستی را باید در رابطه روشنی که او میان تئوری و پراتیک انقلابی برقرار میکند جستجو کرد. بنظر من لنین تجسم تمام و کمال وفاداری به تعبیر مارکس از کمونیسم بعنوان "ماتریالیسم پراتیک" است. سهم ویژه لنین، درک نقش اراده انقلابی طبقه کارگر در سیر مادی جامعه سرمایه داری و درک دامنه عمل عنصر فعاله انقلاب کارگری بر زمینه عینیات

سوسیالیسم منجر شد. اما هر مطالعه ساده نظرات و عمل سیاسی لنین نشان میدهد که او از این ولونتاریسم مبراست. زیرا اولاً، عمل انقلابی برای لنین مفهومی اجتماعی و طبقاتی دارد و ثانیاً، لنین بهیچوجه از شرایط عینی و عینیات اجتماعی که دامنه پراتیک انقلابی طبقه را محدود و مشروط میکند انتزاع نمیکند.

بنظر من برای هر کس که به سوسیالیسم نه بعنوان يك ایده آل تزئینی، بلکه بعنوان يك امر عاجل و عملی نگاه میکند، برای هر کس که به تحقق عملی سوسیالیسم و انقلاب کارگری فکر میکند، لنین بعنوان يك متفکر و رهبر سیاسی همواره يك منشاء غنی آموزش و الهام خواهد بود. *

از صفحه ۱ **انسانیت! مقوله ای که ...**

(Taser Gun) که شوک برقی با ولتاژی بسیار بالای به بدن انسان وارد می کند، او را در عرض ۲۵ ثانیه از پای در می آورند. جرم رابرت این بود که از انتظار کلافه شده بود؛ جرم رابرت این بود که انگلیسی بلد نبود؛ جرم رابرت این بود که به خیال پلیس روسی حرف می زد؛ جرم رابرت این بود که مهاجر است؛ جرم رابرت این بود که انسان است. آری جرمش این بود که انسان است و این موجود بی ارزش است. قتل رابرت تنها یک نمونه از صدها هزار قتل و خشونت است که هر روزه در گوشه و کنار دنیا بر علیه انسان، که ارزشی ندارد، اعمال می گردد. اعمالی می گردد که سرکشی نکنند. که قوانین اینها را، قوانین زشت و زنده اینها را، قوانین آدمکشان و آدمکشی را رعایت کنند.

دیگر کسی شکی ندارد که پلیس سگان در زنجیر و تعلیم دیده ای هستند که بورژوازی برای رام و مطیع کردن جامعه هر از چند گاهی به جان یکی می اندازد. دیگر هیچ کس، با دیدن پلیس احساس امنیت نمی کند. حتی پلیس، که خود هم نوعی انسان است و جان او هم ارزش ندارد؛

مرگ وی شد.

حاشیه دوم

در جریان شورش های خیابانی پاکستان، ژورنالیستی در باره پلیس پاکستان با رادیویی مصاحبه می کرد. می گفت که در پاکستان پلیس را از میان آدم هائی انتخاب می کنند که رشوه بگیرند؛ که دیگران را اذیت کند؛ که به وقایع و سیاست کشور و دنیای دور و برش بی تفاوت باشد. از میان کسانی انتخاب می کنند که اگر گفتند گاز بگیر، زنجیر پاره کند، گاز بگیرد و وحشیانه بدرد. اما غافل از اینکه این اولین خصلت پلیس سازی در هر جامعه است؛ پاکستان یا غیر پاکستان.

حاشیه سوم

حاشیه سوم جالب تر است. روزنامه جمهوری اسلامی، در شماره ۲۷ آبان ۱۳۸۶ خود می نویسد: "سخنگوی وزارت خارجه ایران تداوم نقض حقوق بشر در کانادا را محکوم کرد" این تیتیر خیر است. پائین تر می گوید: "وکیل خانواده زیکانسکی خبرهای تأثرانگیزی از شرایط ناگوار و شکنجه آمیز دت یو و عد دسترسی او حتی به آب و غذا را

ارایه کرده است." این دو تکه را فقط برای نمونه آوردم؛ و گرنه کل خبر مملو از این نوع چرت و پرت هاست. مثلاً مرگ دو ایرانی تبار را هم که بر اثر اعمال وحشیانه پلیس جان خود را از دست داده بودند نیز آورده اما نمی گوید که همینها از دست وحشی های ریشوئی چون خود سخنگوی وزارت خارجه ایران فرار کرده بودند. (لطفاً اگر ریش دارید، بخود نگیرید. بعد از سر کار آمدن جمهوری اسلامی، ریش هم یکی از مظاهر اسلام و جمهوری اسلامی شد.)

روزنامه جمهوری اسلامی و تهیه کننده این خبر حق دارد چنین خبری را با این حال و وضع تهیه کند. در قاموس اینها هر کس که توسط پلیس کشته می شود، اول باید کلی شکنجه شده باشد، از آب و غذا محروم شده باشد و ابتدائی ترین حق و حقوقش که ظاهراً حتی روزنامه جمهوری اسلامی هم آن را از داده ها و مفروض می داند، نقض بشود. ***

در ابتدای این یادداشت گفتم که جان انسان بیش از هر دوره دیگری بی ارزش شده است. برای گرفتن جان انسانها بورژوازی همیشه دلتلی "قانع" کننده برای شهروندان کشور

مربوطه داشت. امروز اما دلیل خاصی برای کشت و کشتار در عراق وجود ندارد. دلیلی برای غرق کردن کشتی پر از مهاجر وجود ندارد. دلیلی ندارد که صدها و هزاران نفر در بنگلادش، زمانی که میلیاردها دلار در عراق صرف کشت و کشتار می شود، در برابر باد و بارانی که قابل پیشگیری است، جانشان را از دست بدهند. دلیلی ندارد که وقتی که میلیونها انسان بر اثر بی غذایی و بی داروئی هر روزه جانشان را در هر گوشه و کنار این دنیا از دست می دهند، میلیونها تن غذا و دارو به دریا ریخته و به هدر داده می شود. این آن دنیائی است که انسان امروزی، که جاننش دیگر ارزشی ندارد، به ارث برده است.

این آن تصویری است که بورژوازی می خواهد از انسان به دست بدهد و او را قانع کند که هر چه هست همین است! تصویر موجودی مستأصل، مسخ شده و بی اختیار. اما امید به آینده ای بهتر، امید به آنچه که انسان واقعا باید باشد و می بایست باشد، تصویری دیگر و بسیار رایج بین انسان هاست. امیدی که انسان را از برده داری و فنودالیسم رهاوند و می رود که او را از جامعه غیرانسانی بورژوازی هم برهاند. *

مرگ بر جمهوری اسلامی!

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

Tel: 0046-739318404

Fax: 0046-8 6489716
markazi.wpi@gmail.com

دفتر مرکزی حزب

تلفن تماس و شماره حسابهای کمک مالی:

کمک های خود را میتوانید به این حسابها واریز کنید و یا از طریق تماس با واحدها و مسئولین حزب در کشورهای مختلف تماس بگیرید و راهنمایی بخواهید.

شماره حساب ها:

انگلیسی:

Account nr. 45477981
Sort code: 60-24-23
Account holder: WPI
Branch: wood green
Bank: Nat West

سوئد:

پست جیرو 639 60 60-3
صاحب حساب IKK

آلمانی:

Rosa Mai
Konto. Nr.: 583657502
Bankleitzahl: 37010050
Post Bank

اگر از ایران ارسال میکنید: میتوانید از طریق دوستانتان در خارج به حساب های فوق واریز کنید، و یا با شماره تلفن ۰۰۴۴۷۷۷۹۸۹۸۹۶۸ تماس بگیرید تا راه های دیگر را به شما معرفی کنیم. تقاضا میکنیم در همه موارد میزان و مشخصات مبلغ واریز شده و اسمی که باید اعلام شود را به ما اطلاع دهید.

جشن سالگرد تاسیس حزب کمونیست کارگری ایران شانزدهمین سال تاسیس حزب کمونیست کارگری ایران را گرامی می داریم

سی نوامبر سالروز تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران است. شانزده سال پیش در چنین روزی حزب کمونیست کارگری ایران پایه گذاری شد. امروز این حزب به یک نیروی موثر و تعیین کننده در دفاع از آزادی و انسانیت و در مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و رسیدن به آزادی، برابری و سوسیالیسم تبدیل شده است. این حزب شماسست؛ در جشن سالگردش شرکت کنید!

کانادا – تورنتو

موزیک، شام

سخنرانی:

حمید تقوایی: دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران

عصام شکری: دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری چپ عراق

جان کلارک: سخنگوی ائتلاف علیه فقر در اونتاریو (OCAP)

زمان:

شنبه، اول دسامبر ۲۰۰۷ (۱۰ آذر ۸۶)
ساعت ۱۸ تا ۲۴

مکان:

Cecil Street ۲۵

یک بلوک جنوب خیابان کالج، مابین خیابانهای Beverley و Ross از ساب وی (تقاطع) یانگ و کالج تراموای غربی خیابان کالج را بگیرید و در ایستگاه St. George Street پیاده شوید.
تلفن تماس: ۰۰۱۴۱۶۸۵۸۹۸۳۱

سوئد – استکهلم

نمایش اسلاید از گوشه هایی از فعالیت حزب، موزیک و جشن سخنرانی:

اصغر کریمی عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران
زمان:

شنبه، ۱ دسامبر از ساعت ۱۹

مکان: Kista Träff

تلفن تماس: ۰۰۴۶۷۰۳۶۱۰۲۷۹

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران

"آگاهگری بجای پرده پوشی – اسلام در آلمان" جلسه سخنرانی مینا احدی، رالف جردانو و گونتر والر اف در شهر کلن آلمان

روز شنبه ۱ ماه دسامبر سازمان جردانو برونو یک میزگرد با عنوان "آگاهگری بجای پرده پوشی – اسلام در آلمان" در آملی تئاتر دانشگاه کلن برگزار میکنند. مهمانان این میزگرد مینا احدی مسئول شورای مرکزی اکس مسلم، همچنین نویسندگان رالف جردانو و گونتر والر اف هستند که در ماههای اخیر با مباحثات، فعالیتها و آکسیونهای علنی خود در نقد اسلام، توجه های زیادی را بخود جلب کرده اند. گرداننده این جلسه سخنگوی سازمان جردانو برونو، میکائیل اشमित سالمون است.

زمان: ساعت ۶ بعد از ظهر روز شنبه ۱ دسامبر

مکان: دانشگاه کلن

Hauptgebäude am Albertus-Magnus

ما از همگان دعوت میکنیم در این جلسه مهم حضور بهم رسانند.



"Aufklären statt verschleiern!" – Islam in Deutschland

Podiumsdiskussion mit

**MINA AHADI, RALPH GIORDANO
UND GÜNTER WALLRAFF**

KÖLN, SA, 1. DEZ '07, 18:00 UHR

Aula der Universität (Hauptgebäude am Albertus-Magnus-Platz)

Veranstalter: Giordano Bruno Stiftung in Kooperation mit dem Zentralrat der Ex-Muslime